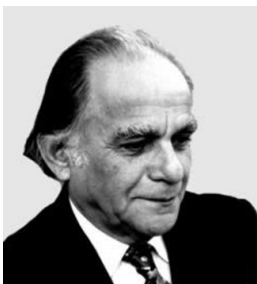


فریدون مشیری: نرم نرمک می‌رسد اینک بهار



بوی باران، بوی سبزه، بوی خاک
شاخه‌های شسته، باران خورده پاک
آسمان آبی و ابر سپید
برگ‌های سبز بید
عطر نرگس، رقص باد
نغمه شوق پرستوهای شاد
خلوت گرم کبوترهای مست

نرم نرمک می‌رسد اینک بهار
خوش به حال روزگار ...

خوش به حال چشمه‌ها و دشت‌ها
خوش به حال دانه‌ها و سبزه‌ها
خوش به حال غنچه‌های نیمه باز
خوش به حال دختر میخک که می‌خندد به‌ناز
خوش به حال جام لبریز از شراب
خوش به حال آفتاب؛

ای دل من، گرچه در این روزگار
جامه رنگین نمی‌پوشی به‌کام
باده رنگین نمی‌بینی به‌جام
نقل و سبزه در میان سفره نیست
جامت از آن می‌که می‌باید تهی است

ای دریغ از تو اگر چون گل نرقصی با نسیم
ای دریغ از ما اگر کامی نگیریم از بهار
گر نکوبی شیشه غم را به‌سنگ
هفت رنگش می‌شود هفتاد رنگ ...



بهاران خجسته باد!

همیشه هر اسم آن بود
که صبح از خواب بیدار شوم
با هراس به‌من بگویند فقط تو خواب بودی
بهار آمد و رفت...

هر سال با نزدیک شدن بهار و نوروز شور و نشاط دیگری
را در شاگردان می‌بینم. شوری که غوغایی را در خود و با
خود آواز می‌دهد. حرف‌ها دارند از عشق، جوانی، طراوت
و دل‌تنگی‌ها.

شوق و زیبایی نوروز را قبل از مشاهده اولین شکوفه‌های
بهاری استکھلم، چنان فریاد می‌کنند که تجسم حیرت‌آوری
از نوشدن طبیعت و بهار را به یاد می‌آورد که حسرت
نوروز و جشن نوروزی ایران را رشک‌گونه برای من
معلم، معلم در غربت دوباره نقاشی می‌کنند. ولی می‌دانیم و
می‌دانند کودکان بی‌شماری در ایران، نوروز و عید و
عیدی را فقط در کار و خیابان تجربه کرده‌اند. با آروزی
سالی زیبا و شیرین برای تمامی کودکان خیابان و فقر و کار
ایران و جهان و شاگردان خویم که جهان من هستند. سال
1395 مبارک!

بهار آمد!

پرنده‌ای به‌پنجره من نوک می‌زند
از پنجره با هرمان جهان را نگاه می‌کنم
جهان ناگهان غرق در شکوفه‌ها، گل‌های شقایق و بنفشه
است

پنجره را باز می‌گذارم
باران می‌بارد
در باران می‌گویم بهار را یافتم
بهار آمد...

شعر از: احمدرضا احمدی

معلم

اهداف نشریه دانش آموز:

- * اشاعه فرهنگ مطالعه و پژوهش بین معلمان و دانش آموزان؛
- * تبادل اندیشه و نظریات علمی بین دانش آموزان؛
- * ایجاد بستری برای رشد و پویایی مسایل آموزشی و پرورشی؛
- * ارتقای سطح دانش، آگاهی و معلومات دانش آموزان؛
- * آموزش کتبی زبان مادری.

آدرس امیل تماس با نشریه:

daneshamooz2016@gmail.com

آموزش زبان مادری حق مسلم هر انسانی است!

21 فوریه، روز جهانی زبان مادری است. روز جهانی زبان مادری بیش از هر جای دیگری، متوجه کشورهای است که دارای تنوع زبانی گسترده‌ای هستند تنوعی که به گفته جنوا اسپیرمن، امری طبیعی، میراثی انسانی و سرمایه‌ای اجتماعی است. اما در کشورهایی همچون ایران، متأسفانه زبان‌های مادری همه مردم این کشور غیر از فارسی، یعنی زبان‌های ترکی آذری، کردی، عربی، بلوچی و غیره ممنوع است.

جنوا اسپیرمن، زبان‌شناس و متخصص سیاست‌های زبانی در دوران پساناستعمار، در گفتگوی اختصاصی، ضمن شرح اهمیت آموزش و تحصیل به زبان مادری، از سیاست‌های زبانی که منجر به یکسان‌سازی زبانی می‌شوند، انتقاد می‌کند و می‌گوید: «اگر شما آموزش و ترویج یک زبان را قه‌ق‌غ و غیرقانونی کنید، در نهایت، آن زبان را حذف می‌کنید و با از بین بردن آن زبان، فرهنگ آن گروه زبانی را نیز نابود می‌کنید و در نهایت، خود آن مردم را حذف و از بین می‌برید. ممکن است که آن‌ها به صورت فیزیکی از بین نروند اما آن‌ها دیگر خودشان نیستند بلکه تبدیل به دیگرانی شده‌اند که به زبان و فرهنگ دیگری تعلق دارند. آن‌ها دیگر وجود خارجی ندارند.» این استاد دانشگاه می‌شکانتا تأکید کرده است: «وضع قوانینی که سیاست‌گذاری‌های زبانی را اجباری می‌کند، گامی اساسی در جلوگیری از نابود کردن زبان‌ها است.» وی سیاست زبانی آفریقای جنوبی را مثال خوبی در این زمینه می‌داند، کشوری که در آن یازده زبان رسمی وضع شده است.

جنوا در جواب سنوال: «بسیاری از زبان‌شناسان بر آموزش زبان مادری و تحصیل به آن زبان تأکید می‌کنند، چرا؟»، چنین جواب داده است: «این مساله که کودکان به زبان مادری خود آموزش ببینند، مساله بسیار مهمی است، به این دلیل که، این زبان، تنها زبانی است که کودکان به بهترین نحو آن را متوجه می‌شوند. پیشینه تحقیقات در سراسر جهان این مساله را اثبات می‌کند که موثرترین راه برای آموزش مفاهیم و مهارت‌ها به کودکان، استفاده از زبان مادری آن‌ها است. این آموخته‌ها، در تمام عمر با او خواهند بود.»

به نظر جنوا: «آموزش زبان مادری کاملاً طبیعی و ضروری است و در ارتباطات انسانی، بسیار مهم و مفید است. البته در کنار آن، انسان‌ها به زبان مشترکی هم نیاز دارند تا بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. با این‌که تنوع زبانی کاملاً یک مساله طبیعی است اما ما انسان‌ها، به زبان مشترکی نیاز داریم تا با کسانی که خارج از حیطه زبان مادری‌مان هستند، ارتباط برقرار کنیم. اما عواطف و احساسات و اندیشه‌ها و ارزش‌ها و مفاهیم این‌چنینی، می‌توانند به بهترین شکل، توسط زبان مادری هر فرد منتقل شوند و در برخی موارد، زبان مادری تنها ابزار موجود برای انتقال مفاهیم ذکر شده است...»

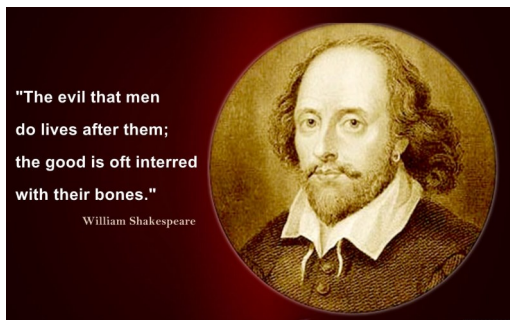
شکسپیر

درام، ادبیات، هملت، رومو و ژولیت، شکسپیر، و و همه کلماتی آشنا که گاهی شنیدن چند باره آن خسته‌کننده می‌شود. همه ما حداقل یکی از کارهای شکسپیر را حتماً خوانده یا دیده‌ایم. اما هدف من از این مقاله، بررسی کارهای بی‌نظیر او از زاویه‌ای متفاوت است.

آیا به راستی داستان غم‌انگیز دو عاشق یا شوخی‌های تکراری سبب شهرت جاودانه شکسپیر شد؟

شکسپیر در اثرهای خود از جوانب مختلفی الهام گرفته است؛ از داستان‌های قدیمی، بی‌رحمی، خشونت و سنگدلی سرنوشتی و از کمدی قدیمی، داستان‌های شیرین و جالب را استفاده کرده است.

در نقطه مقابل، حرف‌های نمایش‌نامه‌ها، حرف‌ها و عبارات‌های نو بود. این ترکیب از داستان‌های قدیمی و عبارات‌ها و نکته‌های جدید،



به اثرهای او کمک بسیار زیادی کرد همانند داستان‌های درام قدیمی یونان، این نقش اول داستان‌ها بودند که سبب نابودی همه چیز می‌شدند، هملت، مکبث و پادشاه لیر، اما این داستان‌ها بسیار پیچیده‌تر از درام‌های یونانی هستند.

در این داستان‌ها خدایانی وجود ندارند که داستان را کنترل کنند، هیچ سرنوشتی از قبل نوشته نشده که یک شورش را قضاوت و محاکمه نماید. بلکه این قدرت‌طلبی (مکبث) انتقام‌جویی (هملت) و خودخواهی (پادشاه لیر) است که سبب نابودی می‌شود.

شکسپیر در داستان اوتلو صفحه سیاه و شرور انسان‌ها را در اویاگو به نمایش می‌گذارد که از روی تنفر و حسودی معشوقه‌اش را می‌کشد.

شکسپیر در آثارش به زیرکی، پیچیدگی و غیرقابل پیش‌بینی بودن را نشان می‌دهد، و این‌که این انسان‌ها هستند که اتفاق‌های بد داستان را به‌دوش می‌گیرند و انجام می‌دهند، نه خدایی وجود دارد که کسی را نجات دهد و نه کسی را مجازات کند.

در اثرهای کمدی شکسپیر به‌وضوح دیده می‌شود که او از کمدی‌های قدیمی الهام گرفته است. داستان‌ها بر روی اشتباه فهمیدن یا مبالغه، پای گذاری شده‌اند. جدی و بدون لوده‌گری نقش‌های اصلی داستان، کمدی‌های قرون وسطی را به خاطر می‌آورد.

یک داستان عشقی پیچیده هم، چاشنی کار کمدی شکسپیر می‌باشد. دو عاشق و کسی که تلاش می‌کند مانع رسیدن آن‌ها شود، عاشق‌ها هم در اکثر مواقع پیروز می‌شوند. در اجرای کمدی‌ها غالباً زنان لباس مردان و مردان لباس زنان را می‌پوشند.

تاجر ونیزی یکی از کمدی کلاسیک‌های شکسپیر است و طبق معمول داستانی عاشقانه. اشراف‌زاده‌ای فقیر که (باسناویو) قصد سفری طولانی برای دیدن معشوقه‌اش (پورتیا) را دارد، برای تهیه پول از دوستش (آنتونیو) کمک می‌خواهد، آنتونیو پول را از شیلوک که یک یهودی است قرض می‌گیرد، اما شیلوک شرط‌های عجیب و سختی برای قرض دادن پول تعیین می‌کند. اگر آنتونیو پول را سر وقت پرداخت نکند باید با تکه‌ای از گوشت پرداخت کند. شیلوک از آنتونیو متنفر است و نمی‌خواهد که آنتونیو پول را سر وقت پرداخت کند. آنتونیو پول را سر وقت پرداخت نمی‌کند اما باناویو و پورتیا در لحظات آخر آنتونیو را نجات می‌دهند. شخصیت بد داستان بازنده می‌شود و دو عاشق پیروز میدان.

شیلوک یک انسان خسیس، خودخواه و از هر نظری انسان‌پلید می‌باشد، یهودستیزی آشکار مشاهده می‌شود، خوانندگان امروزی این داستان شکسپیر را به‌یهودستیزی اتهام می‌کنند.

اما شکسپیر با زیرکی تمام این فرصت را به شیلوک می‌دهد تا یهود که قوم کوچک و ستم‌دیده‌ای در انگلیس قرن ۱۵ بود را معرفی کند، شخصیت منفور داستان، یهود ستیزی در انگلیس را به‌تمامه خوانندگان آن داستان معرفی می‌کند.

و فضای یهودستیزی داستان را به‌طرفداری از یهود تغییر می‌دهد. شکسپیر در آثارش به‌کاستی‌های جامعه نیز اشاره می‌کند. در سکاتسی از هملت می‌گوید اشراف‌زاده بودن مانند این است که تو را از میان ده‌ها هزار نفر انتخاب کرده باشند.

اثرهای شکسپیر از زاویه‌های زیادی خود را از دیگر کارهای ادبی متمایز می‌کند، که دلیل جاودانگی شکسپیر شده است.

نسترن جعفری، 18 ساله

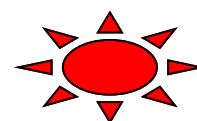
منبع: uppslagverk, NE & lundqvist lindqvist 2012



دلتنگی‌های نوروزی

یادش به‌خیر که سال‌های پیش با شور و شوق تمام خانواده دور هم جمع می‌شدیم، هفت‌سین می‌چیدیم و غذای لذیذ می‌خوردیم و تمام شب را خوشحالی می‌کردیم و جشن می‌گرفتیم. این لحظه‌ها، مثل باد گذشته، یادش به‌خیر. من نوروز را دوست دارم. زیرا تمام مردم شور و شوق برای خرید عید دارند و من آن شوق را دوست دارم! عیدی گرفتن از بزرگ‌ترها را دوست دارم! ای کاش می‌توانستم آن لحظه‌ها را همانند باد برگردانم.

شیرما نوری، 14 ساله



دلتنگی‌های نوروزی

دلم شوروشوق می‌خواد، دلم تنگ شده واسه مردمی که واسه عید با هیاهو تو خیابونای شهر می‌گردن واسه خرید وسایل نو.

دنبال هیاهویی می‌گردم از جنس خودم، شلوغی، سرو صدا، دنبال چیزیم که دوساله گمش کردم.

دلم واسه بوی خونه تکانی بوی نو شدن تنگ شده.

دلم واسه خریدای هل هلکی تنگ شده، شوق خرید کردن شوق تازه شدن.

دنبال‌شون می‌گردم تویه جای غریب، مردم خیلی بی‌اهمیت از بغلم می‌گذرنند بدون این‌که بدونن چه آشوبی توی دلم هست. مردم می‌گذرنند اما شوقی ندارند، شبیه مردمی نیستند که من می‌فهم‌شون.

دلم تنگ شده واسه جمع شدن دوره یه سفره و منتظر موندن واسه اعلام سال نو.

یاده سیزده روز تعطیلی می‌وفتم که چه‌قدر می‌گفتیم کمه کمه اما الان من حسرت فقط یه روز رو می‌خورم که به‌خانواده بگم عیدتون مبارک بگلشون کنم ببوسمشون، پیش کسایبی سالمو نو کنم که عاشقانه دوسشون دارم.

فکر می‌کنم کاش اون سال‌هایی که فک می‌کردم سیزده روز کمه، به‌جای یاس خوندن که کمه از تک تک روزام لذت می‌بردم. هفده سال گذشته و هفده تا سیزده روز گذشته اما من امسال فقط ارزوی یه روز از اون سیزده روز را می‌کنم، فقط یک روز.

عاطفه اصغرمحمدی، 17 ساله

دلتنگی‌های نوروزی

بوی عیدی، بوی بو، بوی کاغذ رنگی، بوی تند ماهی دودی، وسط سفره نو، با اینا زمستنو سر می‌کنم.

البته با آرزوی اینا زمستونامو این‌جا سر می‌کنم. 50 دقیقه مونده به‌سال تحویل؛ به‌تحویل سالی که با پر از آرزوهای من گذشته، آرزوهایی که هر سال و هر سال با خودم می‌برم به‌سال بعد. آرزوی دیدن پدرم که سه سال در دل دارم، سه سال خنده‌اش، سه سال نگاه مهریونش، سه سال موقع سال تحویل... وای که جون می‌داد از ته دل بوسش کنم، همه این سه سال که از من دختر بابام، عسل بابام دریغ شده.

بوی یاش، جانماز ترمه مادر بزرگ... هر سال این آهنگ توی گوشم می‌زنه و یادم می‌آره که چه‌قدر دوست دارم الان توی شلوغی بازار شهرمان، وسط مردمی که خریدای سفره هفت‌سین دست‌شونه، ماهی‌فروشی که لحظه آخر همه ماهی‌هاشو حتی شده به‌پایین‌ترین قیمت می‌فروشه که سال تحویل پیش خانواده‌اش باشه... باشم شیوا!!! بدو بیا داره تحویل می‌شه، همیشه دیرتر

دلتنگی‌های نوروزی

ارباب خودم، «سامبولی بلیکم!»

ارباب خودم، سرتو بالا کن!

ارباب خودم، لطفی به‌ما کن،

ارباب خودم، به‌من نیگا کن!

ارباب خودم، بیزب قندی،

ارباب خودم، چرا نمی‌خندی...؟

شبیشه‌ها رو بالا می‌برم... یادآوری گذران عمر عذابم می‌دهد... اما به راستی دوباره سالی جدید در راه است. صدای قدم‌هایش آن‌قدر نزدیک است که به‌خوبی می‌توان شنید. دوباره به‌رادبو گوش فرا می‌دهم. هنوز حاجی فیروز و اربابش می‌خوانند...

حاجی فیروزه، سالی یه روزه،

همه می‌دونن، منم می‌دونم،

عید نوروزه، سالی یه روزه.

یک سال دیگر هم گذشته... با نزدیک شدن عید نوروز هوا هم جدید می‌شود. طبیعت حتی در سوند هم به‌دنبال تغییر است. تغییری که در آن زیبایی خود را نمایان می‌سازد. مثل خانه‌تکانی زنان ایرانی در این روزهای آخر سال. یاد روزهایی می‌افتم که مادرم فرش‌ها را در حیاط دل‌باز خانه‌مان با دست‌های ظریفش می‌شست و من در گوشه‌ای می‌نشستم و با عشق نگاهش می‌کردم. زمان آن‌قدر زود می‌گذرد که گاهی متوجه وجود زیبایی‌شان در کنارمان نیستیم. نه تنها مادران ایرانی، بلکه تمام زنان ایران لایق بوسه‌ای بر دست‌هایشان هستند.

گوینده رادیو تا مقصد از زیبایی نوروز و هفت‌سینش می‌گوید. از چهارشنبه سوری می‌گوید جشن شادی‌کنان و پای‌کوبی در انتظار بهار، در انتظار نوروز، مردم لحظه‌ها را به‌آتش می‌کشند تا صدای قدم‌های بابا فیروز را با گوش‌هایشان حس کنند. هر روز که به‌نوروز مانده مردم هیجان بیش‌تری دارند. خانه‌ها را می‌تکانند. لباس‌ها را نو می‌کنند. آجیل و شیرینی می‌خرند و به‌هیجان‌ترین قسمت می‌رسند یعنی 7 سین رویایی. هفت‌سین که در زمان ساسانیان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود هم اکنون نیز در میان ایرانیان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

ساسانیان عدد هفت را مقدس می‌دانستند و به‌این دلیل، هفت‌سین انتخاب شد. در نوروز باستان شین جایگزینی برای هفت سین‌های امروزی بود. محتوی هفت‌سین شمع و شراب، شیرینی، شهد(عسل)، شمشاد، شربت و

ادامه در ص 4



از همه می‌رسیدم. مادر بزرگم صدام می‌کنه عروس خانوم... صدام می‌کرد. آخ که چه‌قدر بعد از تحویل سال سال، آن ماچ و بوسه‌هایی که آن موقع از یادبودنشون گله داشتیم می‌چسبید. چه‌قدر دلم کیف‌دستی چرم مشکی پدر بزرگ را می‌خواد. چه جوری نگاهش می‌کردیم که انگار همه آرزوهای ما توی آن کیفه چی شد؟ چی باعث شد که این‌طوری شه؟ همیشه می‌خواستیم دور باشیم حالا که هستیم حسرت می‌خوریم. امید داریم همه چی می‌دیم تا به‌چیزی که می‌خواهیم برسیم دریغ از این که با ارزش‌ترین‌ها را دادیم واسه چیزی که ارزش نداشته.

یک ربع دیگه سال تحویله... نه صدای آواز پدرم، نه خنده مادرم... نه جیغ نوه‌ها... هیچ صدایی هیچی نمی‌شونم. تنها کاری که الان از دستم برمی‌آد این که لبخند بزنم و برم پیش مادرم و وانمود کنم که چه‌قدر راضی‌ام که این‌جام. شیوا شیوا آمدم...

به‌ماهی سرخ توی تنگ خیره می‌شم! قرآن را برمی‌دارم به‌عکس پدرم که بین‌اش بوده نگاه می‌کنم با یک قطره از چشمم، خیس می‌شه درست می‌افته روی گونه‌اش.

تحویل سال 1395 مبارک باد

شیوا دامن افشان، 17 ساله

دلنگی‌های نوروزی

ادامه

شقایق یا شایه بوده است. چندان فرقی هم ندارد شین یا سین برای ما ایرانیان برگزاری جشن نوروزی از اهمیت خاصی برخوردار است. به‌خصوص ما ایرانیان مقیم خارج که این روزها حال و هوایی خاصی در دل داریم و دوست داریم دوباره کنار خانواده بر سر سفره هفت سین بنشینیم. از هم عیدی بگیریم و به‌بازدید کسانی برویم که یک سال تمام وقت‌مان را صرف کار کرده‌ایم و آن‌ها را از دیدن خودمان محروم کردیم. فرق ما ایرانیان در خارج برگزاری 2 جشن بزرگ که نشان‌دهنده شروع فصل و سالی نو است. یکی جشن کریسمس و دیگری عید نوروز است. اما به‌راستی حال و هوای نوروز قابل توصیف در برابر کریسمس نیست. زیرا که در عید نوروز هوا بسیار معتدل است و از سردی خود کاسته. همچنین صدای تیک‌تیک شمارش ساعت بسیار دلنشین‌تر از آتش‌بازی در نیمه شب است. دید و بازدیدها از همدیگر خوشی‌های بسیاری به‌دل‌هایمان بر می‌گرداند. عید نوروز با شروع فصل بهار است و تولد غنچه‌های زیبای بهاری... آواز پرنده‌ها که خبر زمان بیدار شدن را به‌حیوانات می‌دهند. شاید هم خبر بیدار باش را به‌ما... نوروزی دیگر آمد.

برآمد باد صبح و بوی نوروز

به‌کام دوستان و بخت پیروز

مبارک بادت این سال و همه سال

همایون بادت این روز و همه روز

به‌پایان مقصد رسیدیم... اما شروع افکاری جدید برای تحول یک سال پر از موفقیت با هفت‌سین معروف از سلام عشق، سلامت تن، سعادت روح، سرمستی بهار، سکوت دعا، سرور جاودانه، سایه حق.

سارا مقیمی، 18 ساله

دلنگی‌های نوروزی



امسال سومین سالگیست که نوروز را در ایران نیستم ولی آن‌را همین‌جا با خانواده‌ام جشن می‌گیرم. ولی هیچ چیز نوروز این‌جا

شبیبه نوروز ایران نیست، وقتی در خانه را باز می‌کنم بوی سال نو را حس نمی‌کنم، مردمی که در خیابان می‌بینم هیچ‌کدام سبزه و ماهی قرمز در دست ندارند، کسی هفت سین نمی‌فروشد و حاجی فیروزی با لباس قرمز در خیابان مشغول به‌خواندن و رقصیدن نیست. سال نو در این‌جا هیچ فرقی با بقیه روزها ندارد. برای حال و هوای و حس نوروزی ایران دلم تنگ است.

کیمیا داودی، 15 ساله

نوروز در افغانستان

دید و بازدیدهای نوروزی

هر سال با فرارسیدن فصل بهار و شکوفه دادن درختان سال جدید آغاز می‌شود. اکثر مردم پیش از آغاز سال جدید، خود را آماده استقبال سال نو می‌نمایند. تمامی خانواده‌ها مشغول خانه‌تکانی و پاک کردن گرد و غبار از خانه‌های خود می‌شوند. عده‌ای برنامه‌ریزی برای مسافرت در ایام نوروزی می‌کنند و عده‌ای هم آماده پذیرایی و مهمانی نوازی در این ایام می‌شوند. مردم از چند روز قبل طبق سنت سبزه خیس کرده و به‌خرید نوروزی می‌پردازند با خریدن لباس‌های جدید و لوازم سفره هفت سین و آجیل و شیرینی و غیره آماده تحویل سال جدید می‌شوند. در ایام نوروز معمولاً کوچک‌ترها به‌دیدن بزرگ‌ترها می‌روند و بزرگ‌ترها به‌کودکان عیدی می‌دهند و همین دید و بازدیدها باعث از بین رفتن کدورت‌ها و کینه‌های قدیمی می‌شود.

کودکان با پوشیدن لباس و کفش نو به‌عید دیدنی می‌روند و خوشحالی خود را از ته دل به‌بزرگ‌ترهایشان نشان می‌دهند و با گرفتن عیدی از آن‌ها، خشنودی خود را تکمیل می‌کنند. عده‌ای هم در این فصل به‌کاشتن بنفشه و گل و گیاه در باغچه‌های حیاط خانه خود می‌پردازند. در ایام نوروز تعدادی به‌دلیل این که به‌سفرهای نوروزی خارج شهر می‌روند هوای شهرهای بزرگ تمیزتر و از افزایش ترافیک در این شهرها کاسته می‌شود.

در آخر باید متذکر شوم که در این ایام کشور حال و هوای خاصی دارد و مردم سرحال و شادتر به‌نظر می‌آیند.

کیمیا رضانی تاری، 18 ساله، متولد سوند

دلنگی‌های نوروزی

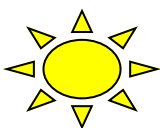
امروز در حالی که مطلب جالبی در مورد نوروز می‌خواندم یاد سال‌های پیش که چه‌قدر ذوق و شوق برای نوروز داشتم افتادم. از دو هفته قبل خانه‌تکانی می‌کردیم، شیرینی‌های لذیذ و خوشمزه می‌پختیم، سبزه می‌گذاشتیم و از همه پرهیجان‌تر خرید عید می‌کردیم. یادش به‌خیر چه خاطرات شیرینی بود. حیف زمان چه زود می‌گذرد.

چه حس خوبی داشت وقتی که صبح روز نوروز بیدار می‌شدم و انتظار می‌کشیدم. انتظار وقتی که سفره هفت سین را پهن کرده و تزیین می‌کردیم. عطر خوش گل‌های سنبل تمام خانه را فرا می‌گرفت. سنبل‌های آبی، بنفش و سفید.

سبزه‌ها قشنگی خاصی به‌سفره می‌داد و با ماهی‌های قرمز تابلویی از زیبایی. و آن هفت سین قشنگی خود را داشت.

انتظار و ذوق چیدن سفره به‌یک طرف، ذوق و شوق برای عید دیدنی و عید گرفتن به‌یک طرف. امروزه هم نوروز را خیلی دوست دارم و ذوق برای نوروز. قشنگی نوروز و سفره هفت سین برایم همان است و فرقی نکرده است.

مهلا نجفی، 18 ساله



در کشور افغانستان سال نو را با رسیدن فصل بهار جشن می‌گیرند. جشن نوروز طبق سنت‌ها به‌مدت 2 هفته برگزار می‌شود.

در شهر مزار شریف در 40 روز اول سال، جشنی برپا می‌شود به‌اسم جشن «گل سرخ» که به‌مناسبت روییدن گل‌های سرخ اجرا می‌شود.



«جشن دهقان»

روز اول سال را جشن دهقان می‌نامند. در این روز کشاورزان به شهر می‌آیند و تولیدات خود را به‌نمایش می‌گذارند که تنها در کابل و برخی شهرهای بزرگ اجرا می‌شود و حتی شخصیت‌های بلندپایه حکومتی نیز در تماشای آن شرکت دارند.

غذای اصلی نوروز در افغانستان سبزی چلو است. هفت‌سین افغانستان از هفت میوه خشک درست می‌شود. این میوه‌ها عبارتند از: کشمش، سنجد، پسته، فندق، قیسی (زردالوی خشک)، گردو و یا الو است. تانوائی‌ها کلوچه‌های مخصوصی برای نوروز می‌پزند که معروف به‌کلوچه نوروزی است.

زن‌ها در طول شب به‌پختن سمنو می‌پردازند که تا صبح روز بعد مشغول پختن آن هستند و شعری را به‌این مضمون تکرار می‌کنند:

«سمنک در جوش، ما کفچه زنیم، دیگران در خواب، ما دفچه زنیم.»

در طول مراسم و جشن‌های مختلف معمولاً مسابقات بزرگ‌تری نیز انجام می‌شود. این مسابقات معمولاً در ولایت‌های شمالی افغانستان و کابل اجرا می‌شود.

مردم هرات در روز سیزده فروردین به گردش در طبیعت می‌پردازند.

و این بود اطلاعات مختصری از نوروز در کشور افغانستان.

نسترن جعفری، 18 ساله



معامله بر سر پناه جویان ادامه دارد

تفاوت‌های اخلاقی بین جوانان مناطق بالا و پایین تهران

نامه دختر افغان به مردم ایران

«بخشید اگر در کوچه‌ها و خیابان‌هایمان راه رفتن و قدم زدم.»

این نامه تیر ماه 1391 در برخی روزنامه‌های ایران نامه‌ای تکان‌دهنده از وضعیت کودکان و جوانان افغان در ایران

روزنامه مردم‌سالاری در سرمقاله خود با عنوان «برای افغانی‌های هم‌زبان» نوشت:

* «ساره گل» دختری افغان است که نامه‌ای سرگشاده نوشته و به دفتر روزنامه فرستاده است. عنوانش، بازگو کننده محتوایش بود: «اگر بارگرا بودیم، رفتیم؛ اما تلخ...»

* او نوشته بود: «ایرانی عزیز مرا ببخش اگر با مهاجرت اجباری، از دست جنگ، از دست بنیادگرای مذهبی (طالبان زن خفه کن)، با به خاک گذاشتن مرا به بخش اگر از نانت استفاده کردم، ناتی که حق بچه‌هاست بود. مرا ببخش برای تمام آب و برق و گازی که - هرچند با پرداخت پول- استفاده کردم. مرا ببخش اگر از صفحات ویت برای درددل شخصی استفاده کردم.

* مرا ببخش اگر

در کوچه‌ها و

خیابان‌هایت راه

رفتن و قدم زدم.

مرا ببخش اگر

پدر و برادر

کارگرم روی

ساختمان هایت و

زمین کشاورزی‌ات

کار کردند و یک

فرصت شغلی را

شاید از پدر و

برادرت گرفتند.

مرا برای همه چیز

ببخش. می‌دانم با

همه

پوزش‌خواهی، باز

بدهکارم، بقیه بدهکاری‌هایم را ببخش.

* ایرانی عزیز، ازت ممنونم که به من جا و پناه دادی تا به این سن برسیم. سپاس‌گزارم که گذاشتی از هوای اکسیژن پاک خاکت، نفس بکشم. تشکر که گذاشتی چند سالی بر نیمکت‌های کلاس درست بنشینم و از گنج و تخته‌هاست استفاده کنم. البته من در مدرسه خودگردان افغانی درس می‌خواندم، ممنونم که اجازه دادی چند سالی در مدرسه خاک تو و پیش معلم‌های ایرانی نیز درس بخوانم. معلم ایرانی از تو هم ممنونم که به من خواندن و نوشتن یاد دادی.

* شاید برای همین از این که گاهی مرا به‌نگاه فقط افغانی بودن، تحقیر کرده‌ای، بخشیدمت... «ساره گل» در ادامه نامه‌اش از ایرانی‌هایی نوشته که به افغانی‌ها توهین می‌کنند که من نه تنها از نوشتن دوباره آن احساس شرم می‌کنم، بلکه از خواندن آن هم شرم‌زده شدم. بعد هم نوشته: «بد و خوب در هر قومی هست. همه افغانی‌ها تجاوزگر و جنایت‌کار نیستند. خان، و (...).» نیستند. مثلا برادر و پدر من برای بزرگ کردن من در خاک خوب شما، یک عمر و روزی 10 تا 12 ساعت کار توان فرسا و کارگری کردند و دست از پا خطا نکردند. به‌رحال اگر بارگرا بودیم، رفتیم. قبلا نمی‌توانستیم، چون بچه بودم ولی اینک که بزرگ شده‌ام می‌توانم به‌کشورم برگردم تا دیگر بهم نگویند: افغانی (...). و (...). و در جواب من به‌جای دو کلمه حرف دوستی که هزینه‌ای ندارد... ناسزا بنویسند.»

بی‌تردید هر فرد انسان دوستی نامه «ساره‌گل» را بخواند، از این که حکومت اسلامی ایران و حتی برخی شهروندان ایرانی این‌گونه به شهروندان افغان نگاه می‌کنند واقعا احساس شرم‌سار می‌کند!



با توجه به زیاد بودن جمعیت در تهران و پراکندگی افراد این شهر، تفاوت‌های اخلاقی و تفکری بسیار متفاوتی بین آن‌ها وجود دارد که برخی خوب و برخی بد هستند.



به‌طور مثال، اگر شما یک روز صبح با تاکسی از شمال تهران که شمیرانات نام دارد به‌طرف پایین حرکت کنید همین‌طور پایین‌تر بروید طرز صحبت‌کردن، پوشش، مدل ماشین‌ها و

خونه‌ها، رستوران‌ها و... به‌مراتب متفاوت می‌شود. تعداد کودکان مظلومی که مشغول کار برای دریافت پول هستند بیش‌تر می‌شود. شاید آن‌جا دیگر برای شما تنفس سخت شود و شروع به‌سرفه کنید اگر از شانس‌تان بدتان آن‌روز، روز شلوغی باشد.

به‌همین دلیل، با توجه به آب و هوای بهتر شمال تهران باعث شده که قیمت خانه‌ها بالا برود و افراد با وضع مالی بهتر آن‌جا ساکن شوند و شکل ساختمان‌ها و همه چیز آن‌جا با مناطق پایین‌تر شهر بسیار متفاوت است.

همین‌طور که هوا، ساختمان‌ها، ماشین‌ها و ... بین این مناطق عوض می‌شود رفتار مردمان هم عوض می‌شود.

افراد مناطق بالا متکی به‌خانواده هستند و در رفاه کامل به‌سر می‌برند و از کودکی با افراد مانند خود بزرگ می‌شوند و از امکانات بهتری برخوردار هستند. ولی افراد مناطق پایین شهر، دارای این‌چنین امکاناتی نیستند. با توجه به‌آمارهای گرفته شده در این مناطق سرعت، قتل، اعتیاد و... بیش‌تری دیده شده است و این می‌تواند در روحیه، اخلاق و طرز برخورد آن‌ها تأثیرگذار باشد.

در خانواده‌های پایین شهر، ریشه مذهبی وجود دارد و همین‌طور اعتیاد و نزاع خیابانی از مشکلات بزرگ آن‌ها است.

در حالی که مردمان بالا شهر بیش‌تر تجملاتی هستند و مسایل مذهبی در آن‌جا بین جوانان کم رنگ‌تر است.

و در آخر می‌توان از بعد اختلافات طبقاتی گفت این افراد از لحاظ فرهنگ و اخلاق متفاوت هستند.

نوجوانان پایین شهر دچار ضربه‌های روحی بیش‌تری شده‌اند و برای آن‌ها شاید انجام اخلاق‌های ناپسند راحت‌تر باشد چرا که این رفتارها را به‌طور در طول زندگی خود دیده‌اند شاید وقتی که افراد با آن‌ها آن‌طوری که باید رفتار نکرده‌اند.

بی‌شک همه این تفاوت‌ها در تبعض‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فقر و بیکاری ریشه دارند.

یگانه رنجبر، 17 ساله



احمد داوود اغلو نخست وزیر ترکیه می‌گوید که کشورش در ازای دریافت شش میلیارد یورو، امنیت را به‌مرزهای اروپا باز می‌گرداند. ترکیه راه عبور پناهجویان فرار کرده از جنگ‌های داخلی در عراق و سوریه به سمت اروپا است. بارها اتحادیه اروپا از ترکیه خواسته مرزهایش را کنترل کند اما ترکیه درخواست‌هایی مطرح کرده است. به‌گزارش خبرگزاری رویترز، احمد داووداغلو نخست‌وزیر ترکیه در خبری مشترک با دونالد تاسک، رئیس شورای اتحادیه اروپا گفت: «هدف از توافق شش میلیارد یورویی با اتحادیه اروپا، کاهش مهاجرت غیرقانونی و بازگرداندن امنیت به مرزهای اتحادیه اروپا است.»

از سوی قرار است روزهای پنج‌شنبه و جمعه 17 و 18 مارس 2016، سران اتحادیه اروپا برای نهایی کردن توافق‌نامه با ترکیه بر سر کاهش جریان مهاجران به اروپا، نشست برگزار کنند.

عفو بین‌الملل اعلام کرد که طرح اتحادیه اروپا با ترکیه درباره پناه جویان، دارای نواقص حقوقی و اخلاقی است و می‌تواند افراد ضعیف را در معرض خطر قرار دهد.

در واقع این دومین بار است که اتحادیه اروپا و ترکیه بر سر پناهجویان معامله غیرانسانی می‌کنند.



شمار کودکان پناهجوی تنهایی که برای دریافت کمک

به مرکز مراقبت‌های روانی جوانان در استکهلم (PUB)

تنها در سال جاری تاکنون ۲۴۶ نفر به این مرکز مراجعه کرده‌اند و احتمال داده می‌شود که نگرانی از پیشنهادهای دولت برای دادن اجازه اقامت موقت به کودکان پناهجوی تنها، باعث افزایش شمار این گونه کودکان شود.

میکائل بی‌لینگ از مرکز مراقبت‌های روانی جوانان به‌روزنامه سونسکا داگ‌بلادت گفته است که درحال حاضر امکانات لازم برای کمک به این کودکان وجود دارد، اما تخمین زده می‌شود که شمار کودکان نیازمند به‌کمک به‌دلیل افزایش پاسخ‌های منفی به‌درخواست پناهنده‌گی، افزایش پیدا کند.

اجرای پیشنهاد دولت در مورد سخت‌تر شدن مقررات پذیرش پناهجویان که از جمله دادن اجازه اقامت موقت به کودکان پناهجوی تنها را نیز دربردارد قرار است از تابستان امسال آغاز شود. در این پیشنهاد، دادن اجازه اقامت به‌دلیل وجود شرایط درناک برای پناهجویان نیز حذف شده است.

روزنامه سونسکا داگ‌بلادت، آماري را نیز از تعداد کودکان پناهجوی تنها در مرکز مراقبت‌های روانی جوانان از سال ۲۰۱۳ تا امسال ارائه داده است که نشان می‌دهد تعداد آن‌ها ۱۱۳ نفر در سال ۲۰۱۳، ۱۴۳ نفر در سال ۲۰۱۴، ۳۲۱ نفر در سال ۲۰۱۵ و ۲۴۶ نفر نیز تنها درسه ماه ژانویه، فوریه و مارس سال جاری بوده است. تعداد دختران، ده درصد مجموع این کودکان را تشکیل می‌دهد.

این روزنامه، همچنین نوشته است که اداره کل امور مهاجرت به‌مجرد درخواست پناهنده‌گی یک کودک تنها، سعی می‌کند که او را در یک کمون اسکان دهد. آمار کودکانی که از سال ۲۰۱۳ در استان استکهلم اسکان داده شده‌اند و اداره مهاجرت آن را منتشر کرده به این ترتیب است: ۲۷۰ نفر در سال ۲۰۱۳، ۵۹۰ نفر در سال ۲۰۱۴ و ۳۷۶۵ نفر در سال ۲۰۱۵.



علمی

کشف سیاه چاله ای بزرگ توسط

تلسکوپ هابل

اکسیون‌ها(axion)

دنیا همیشه در حال تغییر است. این اصطلاحی است که همه ما شنیده‌ایم. ولی واقعا دلیل این تغییرها چیست؟ این سنوالی است که انسان در طول تاریخ در پی جواب آن بوده است.

سخن امروز راجع به یکی از جالب‌ترین تئوری‌هایی است که در حال حاضر موجود می‌باشد. مطمئنا همه از ایده انفجار بزرگ مطلع هستند، طبق این ایده دنیای ما با یک انفجار آغاز شده و در حال رشد است. اما سرعت این رشد متغیر می‌باشد. البته قابل ذکر است که این ایده بر اساس مدل پایه ساخته شده است که یک مدل 17 پارتیکیلی است این پارتیکیلی‌ها شامل: 6 کورک اصلی (quark)، الکترون (electron)، موان (muon)، تاو (tau)، مدل‌های نوترینوی هرکدام از سه نکته قبل (neutrino)، فوتون (photon)، گلوآن (gluon) و سه مدل بوسون (boson) می‌شود.

این‌ها موادی‌اند که دنیای ما را به وجود آورده و



در آینده به توضیح آن‌ها تکتک می‌پردازیم. همه ما یاد گرفته‌ایم که هر جسم مخصوصی دارد و می‌دانیم که رشد جهان ما همیشه به جهت مخالف ما صورت می‌گیرد.

(همان‌گونه که حجم یک بادکنک فقط رو به بیرون افزایش پیدا می‌کند) به همین خاطر دانشمندان برای مدتی بر این باور بودند که سرعت رشد جهان با بزرگتر شدنش کمتر می‌شود. این ایده اشتباه بود و این اشتباه توسط تلسکوپ هابل (hubble) کشف شد.

دانشمندان برای توضیح این مسئله، ایده ماده سیاه (dark matter) را به وجود آوردند که می‌توانست دلیل وجود این انرژی باشد. در حال حاضر دانشمندان اطلاعات کمی راجع به ماده سیاه دارند ولی اکثر تحقیقات به مدل اکسیونی اشاره می‌کند. مدل اکسیونی از ایده ماده سیاه مطلع است و برای چگونگی وجود ماده سیاه توضیح می‌دهد که شاید در آغاز بیش از 18 پارتیکیلی پایه وجود داشته که با انفجار بزرگ پخش و باعث وجود همه چیز شده است. به گفته تحقیقات قسمت فیزیکی دانشگاه مونیخ طبق این مدل قسمتی از ماده سیاه شامل اکسیون‌هاست و به همین دلیل است که اکسیون‌ها فوق‌العاده مهم هستند.

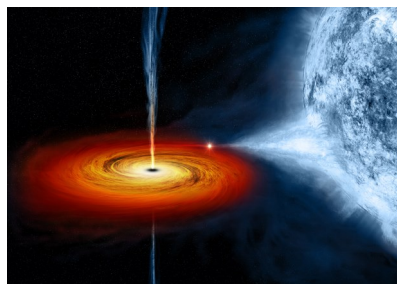
برای جواب به سنوالاتمان، ما انسان‌ها باید به تحقیق ادامه دهیم و تا وقتی که جوابی دریافت نکرده‌ایم دست از تلاش بر نداریم.



پرهام آریش، 17 ساله ***

پژوهشگران علوم پزشکی می‌گویند نتایج یک مطالعه جدید نشان داده است که عدم توجه به نیازهای اجتماعی و جسمی کودک به رشد مغزی او آسیب می‌رساند. این اثرات سوء روی رشد مغزی کودک با تغییر محیط زندگی او و ایجاد فضایی مثبت‌تر و مطلوب‌تر، قابل درمان هستند. متخصصان بیمارستان اطفال بوستون با مطالعه روی اسکن‌های مغزی سه گروه از کودکان روماتیسمی 8 تا 11 ساله به این نتایج دست یافته‌اند.

سیاه‌چاله‌ها (Black hole) که در همه جای جهان هستی پراکنده هستند در سال 1916 به دنبال انتشار نظریه جاذبه انیشتین توسط Karl Schwarzschild تعریف شدند. آن‌ها جرم بسیار زیادی دارند و جرم بعضی از آن‌ها به چند میلیارد برابر خورشید می‌رسد. نیروی جاذبه (Gravitation) باورنکردنی سیاه‌چاله‌ها مانع خروج نور از آن‌ها می‌شود. همین باعث می‌شود که سیاه‌چاله‌ها سیاه باشند، چون نوری از آن‌ها منعکس نمی‌شود که بتوانیم ببینیم. هر سیاه‌چاله افق رویدادی (Event Horizon) دارد. از افق رویداد به بعد چیزی نمی‌تواند از جاذبه سیاه‌چاله فرار کند. در مرکز هر کهکشانی، از جمله راه شیری، سیاه‌چاله‌ای ابر پر جرم (Supermassive) وجود دارد که تمام ستاره‌های کهکشان را متحد نگه می‌دارد.



تلسکوپ فضایی هابل که از سال 1990 میلادی مشغول فعالیت است، در سال 2011 یکی از بزرگترین سیاه‌چاله‌ها را در قلب کهکشان NGC 4889 کشف کرد. این کهکشان در فاصله 308 میلیارد سال نوری (مساافتی که نور در یک سال طی می‌کند) از زمین قرار دارد. قطر افق رویداد این سیاه‌چاله حدود 15 برابر مدار سیاره نپتون (130 میلیارد کیلومتر) و جرم آن 21 میلیارد برابر خورشید است.

سیاه‌چاله مرکز کهکشان راه شیری در مقابل این اعداد کوچک به نظر می‌رسد. جرم آن تنها 4 میلیون برابر خورشید و اثرات جاذبه‌ای آن تنها در فاصله یک پنجم مدار سیاره عطارد وجود دارد.

امین کوخایی 17 ساله

پژوهشگران سلول‌های بنیادی دانشگاه هاروارد موفق شدند برای اولین بار در آزمایشگاه، سلول‌های بتا تولید کنند. سلول‌های بتا که در پانکراس قرار دارند، تولید کننده انسولین در بدن هستند. در دیابت نوع اول به دلیل نبودن این سلول‌ها و یا عدم کارایی آن‌ها، فرد دچار بیماری دیابت می‌گردد.



ترکیب دو دارو می‌تواند در 11 روز

تومور سرطان پستان را محو کند

دانشمندان بریتانیایی مدعی‌اند که با تجویز دو دارو توانسته‌اند تومورهای ناشی از سرطان پستان را در برخی از بیماران در عرض 11 روز بسیار کوچک یا به کلی محو کنند.

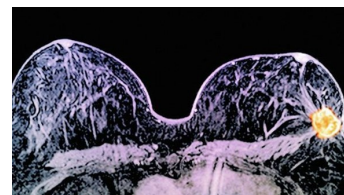
به گفته این دانشمندان، این یافته جدید «غیرمنتظره» که در آخرین کنفرانس سرطان پستان اروپا مطرح شده است می‌تواند نویدبخش این باشد که شاید در آینده نزدیک زنان مبتلا به سرطان پستان از شیمی درمانی بی‌نیاز شوند. به گفته محققان بریتانیایی، این یافته می‌تواند گامی بسیار موثر برای درمان کامل سرطان تلقی شود. با وجود این، پزشکانی که این یافته‌های جدید را در کنفرانس سرطان پستان اروپا ارایه کردند می‌گویند نتایج به دست آمده نه هدف آن‌ها بوده و نه انتظار آن را داشته‌اند.

آن‌ها فقط در پی این بوده‌اند که چه طور در فاصله کوتاه میان تشخیص تومور و آغاز درمان برای برداشتن تومور این دو دارو می‌توانند موثر واقع شوند. نتیجه آن بود که وقتی جراحان آماده برداشتن تومور شدند، در بعضی از بیماران اثری از تومور نیافتند.

پروفسور جودیت بلیس، از موسسه تحقیقات سرطان لندن گفته اثربخشی (این داروها) «فوق‌العاده» بوده است.

او به بی‌بی‌سی گفت: «شگفتی ما بیشتر از آن است که اثربخشی این داروها در دوره زمانی خیلی کوتاهی روی داده است.»

به گفته پروفسور بلیس: «آن‌چه که آشکار است در



برخی از بیماران تومور کاملا از بین رفته است. این واقعا حیرت انگیز است و بسیار سریع روی می‌دهد.»

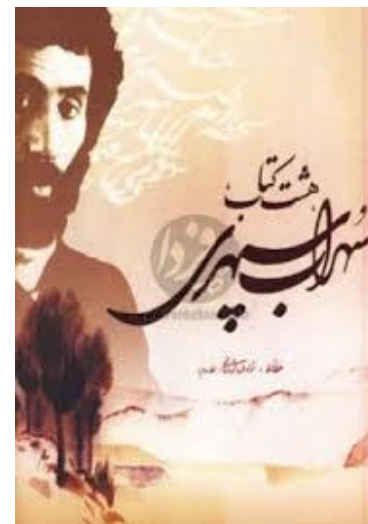
به عقیده این محقق سرطان ممکن است استفاده از این دو دارو منجر به آن شود که در آینده برخی از زنان مبتلا به سرطان پستان به شیمی درمانی نیازی نیابند.

این دو دارو، لاپاتینیب و تراستوزامب که به هرسپتین شهرت دارند پروتئینی اج.ای.ار. 2 (HER2) را هدف می‌گیرند. پروتئینی که در بسیاری از موارد سرطان پستان عامل رشد تومور شناخته می‌شوند.

منبع: BBC 11 مارس 2016 - 21 اسفند 1394

شعر

سهراب سپهری



سهراب سپهری، 15 مهر سال 1307 (7 اکتبر 1928) در شهر کاشان به دنیا آمد. او در کاشان، در خانه‌ای بزرگ با خانواده‌اش و عموهایش زندگی می‌کرد. پدر سهراب نقاش بود. تاریخ ساخت و تاریخ هم می‌زد. سهراب علاقه زیادی به نقاشی داشت. وقتی در کلاس اول دبستان بود یک روز داشت نقاشی می‌کشید که معلمش با چوبی او را کتک زد و گفت: همه درس‌هایت خوب است تنها عیب این است که نقاشی می‌کشی. ده ساله بود که اولین شعرش را سرود.

دوره ابتدایی و متوسط را در کاشان گذراند و بعد به تهران رفت تا دوره دو ساله دانشسرای مقدماتی را بگذراند. بعد از فارغ‌التحصیلی در سال 1946، در اداره فرهنگ در کاشان استخدام شد. در آنجا از طریق یکی از همکارانش شاعر کاشانی را شناخت. کاشانی به سهراب راه نوشتن را یاد داد. و الفبای شاعری را هم به او آموخت. سال 1948، با منوچهر شیبانی آشنا شد. این آشنایی سهراب را دگرگون کرد. شیبانی سهراب را با کارهای نقاش معروف ونگوک آشنا کرد. شیبانی درباره شاعر نیما یوشیج هم برای سهراب سخن گفت. سهراب همان سال به تهران رفت و در دانشکده هنرهای زیبا ثبت‌نام کرد و مسیر زندگی او دیگر عوض شد. سهراب در سال 1951، اولین کتاب شعر خود را به نام «مرگ رنگ» به سبک نیمایی چاپ کرد. بعد از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه، کتاب دوم خود را به عنوان «زندگی خواب‌ها» چاپ کرد. در چند نمایشگاه نقاشی هم در تهران شرکت کرد. سهراب به کشورهای مختلف مانند هندوستان، پاکستان، ژاپن، چین، ایتالیا، اسپانیا و... سفر کرد و مدتی در ژاپن زندگی کرد. و هنر حکاکی

روی چوب را آموخت. در سال 1968، کتاب «حجم سبز» و در سال 1977 هشت کتاب را منتشر کرد.

از معروف‌ترین شعرهای او می‌توانیم به صدای پای آب، نشانی و مسافر اشاره کنیم. بسیاری از شعرهای او، به زبان‌های مختلف دنیا چون اسپانیایی، ایتالیایی، انگلیسی و فرانسوی ترجمه شده است.

سهراب بیمار شد و آن‌گاه همراه با خواهرش برای معالجه به انگلستان رفت. او مبتلا به سرطان خون بود. بیماری او، سریع پیشرفت کرد. چند ماه بعد به تهران برگشت و در 21 آوریل 1980 برابر با اول اردیبهشت 1359، در بیمارستان پارس تهران در سن 52 سالگی فوت کرد. روی سنگ قبرش، یکی از شعرهای معروف او را نوشته‌اند که چنین است:

به سراغ من اگر می‌آیید،
نرم و آهسته بیایید،
می‌داند که ترک بردارد
چینی نازک و تنهایی من،
از کتاب «حجم سبز»

در خاتمه به تعدادی از شعرهای معروف او اشاره می‌کنم که خیلی از ایرانی‌ها آن‌ها را از حفظ می‌دانند:

هر کجا هستم، باشم
آسمان مال من است
پنجره، فکر، هوا، عشق
زمین مال من است
زندگی خالی نیست
مهربانی هست، سبب هست، ایمان هست
آری تا شایق هست
زندگی باید کرد
چشم‌ها را باید شست،
جوب دیگر باید دید
بهترین چیز رسیدن به‌نگاهی است که از
حادثه عشق تر است.

گردآورنده: رومینا حاجی‌خانی، 17 ساله، متولد سوند

به آفتاب سلامی دوباره خواهیم داد

به آفتاب سلامی دوباره خواهیم داد
به جویبار که در من جاری بود
به ابرها که فکرهای طولیم بودند
به رشد دردنک سیدارهای باغ که با من
از فصل‌های خشک گذر می‌کردند
به دسته‌های کلاغان
که عطر مزرعه‌های شبانه را
برای من به هدیه می‌آوردند
به مادرم که در آینه زندگی می‌کرد
و شکل پیری من بود
و به زمین، که شهوت تکرار من، درون ملتپیش را
از تخمه‌های سبز میانباشت - سلامی، دوباره خواهیم داد

می‌آیم، می‌آیم، می‌آیم
با کیسویم: ادامه بوهای زیر خاک
با چشم‌هام: تجربه‌های غلیظ تاریکی
با بوته‌ها که چیدام از بیشه‌های آن‌سوی دیوار
می‌آیم، می‌آیم، می‌آیم
و آستانه پر از عشق می‌شود
و من در آستانه به آن‌ها که دوست می‌دارند
و دختری که هنوز آن‌جا،
در آستانه پر عشق ایستاده، سلامی دوباره خواهیم داد

فروغ در زمانی می‌زیست که معیارهای زن بودن از منشورهای ساختارهای پدرسالار جامعه می‌گذشت. زن خوب زن سنتی بود که به تمام ارزش‌های جامعه پدرسالار پای‌بند بود. زنی که باید نجیبانه در انتظار شوهری می‌بود تا صاحب او شود. در جامعه‌ای که به زن نگاه ابزاری می‌شد. زنی که می‌بایست بدنش را همچون کالایی دست نخورده به مردی تقدیم می‌کرد و برای همیشه به او وفادار می‌ماند. زنی که عشق و جسم و لذت و عمر خود را وقف شوهرش می‌کرد. همه این‌ها دلیلی‌ست که با آن پیش‌تر زنان جامعه با فروغ هم‌زاد پنداری می‌کنند.

فروغ شاعر و کارگردان توانمندی بود که سعی می‌کرد این توانایی‌ها را در مسیر حل مشکلات جامعه استفاده کند. او به همراه احمد شاملو سعی می‌کرد تا اشعار و آثارش جلوه‌ای از جامعه باشد. او خود می‌گوید: «آرزوی من آزادی زنان ایران و تساوی حقوقه آن‌ها با مردان است. من به‌رنج‌هایی که خواهرانم در این مملکت در اثر بی‌عدالتی مردان می‌برند، کاملاً واقف هستم و نیمی از هنرم را برای تجسم داردها و آلام آن‌ها به‌کار می‌برم. آرزوی من ایجاد یک محیط مساعد برای فعالیت‌های علمی هنری و اجتماعی زنان است.»

پس چه خوب است بیایم تا افکار خود را مرور کنیم. بیایم تا باورهایمان نسبت به مسائل تغییر دهیم و نگذاریم تا این باورها مانند کفش‌هایی پاره مانع حرکت ما در جاده زندگی باشند. بیایم زن‌ها را به چشم دیگری ببینیم. هر زنی پتانسیل بی‌نهایتی دارد که اگر کشف شوند نه تنها مانع پیشرفت مردان، بلکه باعث پیشرفت چشمگیر آن‌ها نیز خواهد شد.

چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید!
صدف صدی، 17 ساله



زندگی بدون عشق

سخت است وقتی که دوستی نداری و دوست داشته هم نمی‌شوی، و بدین‌سان انسان احساس تنهایی می‌کند. کسی نیست که به‌آدم عشق بورزد و یا در آغوش بگیرد. زندگی تبدیل به هیچ می‌شود و بدین‌سان انسان چون یک گل خشکی در گلدان می‌ماند. گلی بدون آب همانند آدمی بدون عشق.

پایا ربیعی دزفولی، 17 ساله



Norouz: den Iranska (persiska) nyårsdagen!

Detta är utan tvekan iraniernas viktigaste högtid och festligheterna pågår i cirka 18 dagar. Festligheten börjar tisdagen före now rouz med eldfesten "chaharshanbe souri" då man sjunger till elden och ber om dess värme och färg samtidigt som man hoppar över den. Det nya året börjar oftast den 20:e eller 21:e mars (den 1:a Farvardin)



Från Wikipedia:

Nouruz (persiska: نوروز, "ny dag", stavas även Norouz, Noorouz, Nowrooz, Nowruz), är de iransktalande folkens nyårsdag som infaller på vårdagjämningen. Nouruz firas för att välkomna våren och solens återkomst av perser, kurder, Zazaer, balucher, afghaner, tadjiker, och azerier. Nouruz är nära förknippad med iranska religioner, och i synnerhet zoroastrismen som var statsreligion i det persiska riket under antiken.

I äldre tider brukade man 25 dagar före Naw-Rúz göra tolv stolpar av lera och odla tolv olika sädeslag och frön som vete, korn, havre, hirs, majs, ris, ärter, bönor och sesam. Det som växte bäst trodde man skulle ge den bästa skörden under året. Nu brukar man fira Naw-Rúz lite annorlunda. Dagen före Naw-Rúz (nyårsafton) tar man fram de saker som hör till den så kallade "nyårsdukningen". Man brukar duka fram på ett bord eller breda ut en duk på de mjuka persiska mattorna på golvet. Det här bordet heter Haft Sin vilket på persiska betyder "de sju saker som börjar på s". Det som måste finnas på bordet är följande:

Senjed - en sorts söta frukter som ungefär lite som dadlar och växer i öknen under svåra omständigheter. Frukten symboliserar tålmod.

Somaq - det är en sur krydda och med den önskar man maten en god smak i framtiden.

Sabzeh - som är en bricka med groddar av vetekorn, linser eller liknande. Med detta önskar man att det ska bli ett år med bra skörd.

Sib - som är ett rött äpple och symboliserar glädje.

Sonbol - hyacinter som symboliserar skönhet.

Sir - vitlök detta symboliserar hälsa och kampen mot sjukdom.

Serkeh - vinäger som symboliserar rörelse i livet.

Dessutom ska det finnas:

En spegel som symboliserar renheten.

Målade ägg.

Diktsamling av poeterna Hafez eller Firdausi som symboliserar den rika persiska kulturen. De mer religiösa familjerna har Koranen eller annan helig bok på bordet.

En skål med en levande guldfisk i

Kakor och nötter

Vid denna fest brukar man samlas hos den äldste i familjen och äta Naw-Rúz speciella mat som består av fisk (för det mesta sik) med ris som har blandats med dill, persilja, gräslök och färsk vitlök så att riset blir grönt. När det är dags för det nya året, brukar alla i familjen sitta runt "Haftsin-bordet". Någon läser en dikt ur Hafez diktsamling. Det sägs att i samma ögonblick som det nya året börjar, kommer den lilla guldfisken i skålen att sluta simma och bli blickstill för ett ögonblick! När det blir nyår önskar alla varandra Gott nytt år. Sedan ger de äldre presenter eller nytryckta sedlar till de yngre. Det är en sed hos iranier att man ska besöka alla släktingar och vänner vid nyåret. Under de första fem dagarna av nyårsfesten brukar de äldre i slakten stanna hemma och de yngre besöker dessa. Sedan besöker de äldre de yngre. Nyåret är den tid på året då man träffar även dem, som man inte hinner träffa under resten av året.



Tretton dagar efter det nya året, det vill säga 2 april infaller "Seezdah-be-dâr" vilket sätter punkt för nyårsfirandet. Många iranier åker på utflykt med familj och



vänner och seden på just den här dagen är att man ska lura varandra, vilket är samma princip som aprilskämtet i Sverige. I dag är Naw-Rúz en stor festdag i Sverige och övriga världen.

